

حافظ‌چندین هنر

باستانی پاریزی

غزل گفتی و در سفتی، بیا و خوش بخوان، حافظ

که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

چند سال پیش، مقالتی در معرفی و انتقاد کتاب «احیاء الملوك» نوشتم و در آن مقاله ضمن گفتگو از دربار هنرپرور ملوك سيستان و اشاره به خوانندگان و نوازندگان آن درگاه که اغلب لقب «حافظ» داشته‌اند، اشاره بر نکته‌ای کردم و گفتم «... چنان بنظر می‌آید که خوانندگان را درین زمان به لقب «حافظ» می‌خوانده‌اند، و این لقب درست دوست سال بعد از مرگ حافظ شیرازی مرسوم بود، عجبا! نکند حافظ خودمان هم در خوانندگی و نوازندگی دست داشته است و بدین سبب به حافظ معروف شده، و گرنه چرا این همه اشعارش به دل می‌چسبد و با موازین موسیقی هم آهنگ است؟»^۱

این نکته هر چند پایه و اساس محکمی نداشت، اما همچنان در ذهن می‌خلید و امروز هر وقت اشعار حافظ را می‌خوانم، باز همین مطلب به ذهنم می‌آید که او شعر خود را با آهنگ موسیقی تنظیم می‌کرده است و بیشتر این نکته در خاطر م قوت می‌گیرد که شهرت خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی به «حافظ» بیشتر از آنکه مربوط به «قرآن خوانی» و «حفظ قرآن» او باشد، مربوط به خوانندگی و موسیقی دانی او بوده است.

البته درینکه حافظ، حافظ قرآن بوده شکی نیست و ازینکه قرآن را به «چهارده روایت» می‌خوانده و ازین سبب عشق او به فریاد رسیده بوده انکار نباید کرد، اما اینکه تخلص

۱- راهنمای کتاب، شماره ششم سال نهم، اسفندماه ۱۳۴۵

او تنها به مناسبت «قرآنی که اندرسینه داشته است» انتخاب شده باشد و شهرت او در شیراز بدین نام تنها ازین جهت باشد، جای گفتگو دارد، هر چند که اجتهاد در مقابل این نص است که گوید: «هر چه دارم همه از دولت قرآن دارم».

البته بسیاری از کسانی که قرآن را حفظ کرده اند و یا حدیث بسیار - حدود صد هزار - از حفظ داشته اند، بنام حافظ خوانده شده اند که حافظ رازی، و حافظ ابو سعید عبدالرحمن، و حافظ عماد الدین هروی، و حافظ ابوالعباس جعفر بن محمد، و حافظ ابو نعیم اصفهانی و قوام السنه حافظ کریم اصفهانی و دهها حافظ دیگر از آن جمله اند و بعضی اهل معنی تصریح کرده اند که «حافظ کسی را گویند که صد هزار حدیث از برداشته باشد»^۱. مادر باب حفظ حدیث حافظ خبری نداریم ولی برخی حافظ شناسان عقیده دارند که وقتی حافظ می گوید: حافظم در مجلسی، دردی کشم در محفلی

بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت میکنم

درینجا مقصود او از این صنعت و رفتار «دو رویه بازی کردن» با خلق خداست، یعنی در یک مجلس قرآن خوان است و در محفل دیگر شرابخواره!^۲ و طبعاً همانکاری می کرده که خودش از آن انکار داشته، یعنی «دام تزویر کردن» قرآن، اما بهر حال جمع کردن «لطائف حکمی بانکات قرآنی»، و «صبح خیزی و سلامت طلبی به دولت قرآن»، به اعتقاد آنکه «دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند»، و «غم نخوردن در گنج فقر به عنایت ورد و دعا و درس قرآن»، و وحشت از «غیرت قرآن خدا»، هیچکدام مانع آن نبوده است که حافظ خاک در میخانه رانبوید و از آن بوی مشک ختن استشمام نکند. به قول تولستوی «زیبائی عشق را به وجود نمی آورد، بلکه عشق است که زیبایی می آفریند».

ضمن بررسی احوال کسانی که از صدر اسلام به بعد لقب حافظ داشته اند، این نکته روشن می شود که در قرون اولیه اسلامی خصوصاً در قوامیس «الناطقین بالضاد» این لقب مختص حافظان قرآن و حفاظ حدیث و روایت بوده، اما در میان فارسی زبانان چون خواندن قرآن از حفظ، و آن نیز به آواز، کم کم و از قرون وسطای توسعه اسلام باب شده است، به تدریج «حافظ» تنها به کسانی گفته شده است که قرآن را به آهنگ خوش می خوانده اند، و چون توجه به موسیقی و آواز ازین راه بی خطرتر امکان پذیر می شده است، ازین سبب آواز خوانی اصولاً با قرائت قرآن شروع میشده، و «دار الحفظ» مرکز آنان بوده، و ازین سبب بعد از قرن ششم هجری، لقب حافظ اغلب مرادف به آواز خوانی یاد شده است.

گمان میرود که حافظ مانیز هر چه حافظ قرآن بوده اما در واقع در شیرازنان «قرآن»

۱- نامه دانشوران. در ذیل ذکر احوال حافظ ابرو

۲- استنباط مضمون از لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه حافظ، هر چند بنده گمان دارم که درینجا تصریحی ندارد که مقصود از «حافظی» «قرآن خوانی» بوده باشد، بلکه می تواند همان خوانندگی و مجلس آرائی و هنرورزی حساب شود.

خوانی، و قرآن دانی، خود را نمی خورده و یا لا اقل از این بابت کسی با توجه نداشته است. لابد اطلاع دارید که حافظ در شیراز زمان سه چهار پادشاه را درک کرده که معروفترین آنها عبارتند از:

امیر شیخ ابواسحق اینجو - جلوس ۷۴۲ هـ (= ۱۳۴۱ م) خلع ۷۵۵ هـ (= ۱۳۵۴ م)

مقتول ۷۵۸ هـ (= ۱۳۵۶ م)

امیر مبارزالدین محمد مظفر خلع او در ۷۶۰ هـ (= ۱۳۵۸ م)

شاه شجاع پسر مبارزالدین محمد از ۷۶۰ تا ۷۸۶ هـ (= ۱۳۵۸ تا ۱۳۸۴ م)

شاه یحیی و شاه منصور تا ۷۹۲ هـ (= ۱۳۸۹ م) که سال مرگ حافظ بود^۱

در ظرف این مدت پنجاه سال حکومت از امیر شیخ تا پایان کار آل مظفر ۷۹۵ هـ (= ۱۳۹۲ م) حافظ در شیراز بود. و ازین میان، خدمت دو تن ازین سه پادشاه را در یاد گرفته است. نخستین آنها شیخ ابواسحق بود که مردی عشرت جوی و اهل شعر و طرفدار عیش و نوش بود، چندانکه حتی همان آخرین لحظه که سپاه امیر محمد مظفر پشت دروازه شیراز رسیده بود... امیر شیخ در غلوی مستی، آوازه طبل شنوده، می پرسید که این چه غوغا و آشوب است؟ جواب دادند که صدای کوس امیر محمد است که شهر را گرفته متوجه بارگاه سلطان است. فرمود که این مردک گران جان ستیزه روی هنوز اینجاست؟

حافظ شب و روز ندیم این مرد بود، و حتی بعد از قتل او زمانی که کار در دست دشمنانش بود نیز نمیتوانست خاطرات شیرین ایام همدمی با او را بیاد بیاورد و نگوید:

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود

دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک

بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود...

دوش بر یسار حریفان بشه خرابات شدم

خیم می دیدم و خون در دل و پا در گل بود

راستی خاتم فیروزه ربلو اسحقی

خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود...

۱- حافظ به روایتی در ۷۹۲ (= ۱۳۸۹ م) در گذشته است و گویا برای نخستین بار با بر میرزا

شاهزاده تیموری فرزند شاهرخ، هنگامی که در شیراز بود (۸۵۵ هـ = ۱۴۵۱ م) بر سر مزار خواجه حافظ، گنبدی عمارت فرمود، یکی از ظرفاء شیراز بر دیوار آن خانه نوشت:

اگر چه جمله اوقاف شهر غارت کرد

خداش خیر دهد آنکه این عمارت کرد!

(حبیب السیر ج ۴ ص ۱۰۷)

۲- جامع مفیدی ج ۱ ص ۱۰۸

ممدوح دیگر حافظ، شاه شجاع پسر امیر محمد مظفر است. این شاه نیز از کسانی است که تا پایان عمر از تعیش و تلذذ دست برداشت و در «ادمان شراب چنان مولع شد که مستی به مستی متصل گشت و از دست ساقیان گل اندام جز می گلفام نمی گرفت و از غلواء مستی صبح از غبوق باز نمی شناخت، و ملازم بزم خجسته آسای او را به جای «حی علی الصلوة»، «حی علی السكر» بایستی گفت، و...»^۱

و باز همین شاه شجاع آنقدر به موسیقی علاقه داشت که وقتی خبر قتل معشوقه اش به او رسید «یک تن عود زن، آهنگی متناسب از داستان لیلی و مجنون ساخت، و آن را در موقع مناسب برای شاه شاعر طبیعت ناز کدل زن باره بخواند:

لیلی شدورخت ازین جهان برد با داغ تو زیست، هم چنان مرد

شاه شجاع بسیار رقت کرد و گنجی معمور به جایزه این بیت بدو داد،^۲ و این همان کسی است که حافظ بی اعتنا به گنبد فلک دوار، درباره اش گفته:

عمر خسرو طلب از نفع جهان می طلبی

که وجودیست عطا بخش و کریمی نفاع

مظهر لطف ازل روشنی چشم امل

جامع علم و عمل، جان جهان شاه شجاع

حافظ اغلب ندیم خاص این پادشاه شرابخواره بود و آن قدر محرم و ندیم که حتی به روایتی همسر شاه شجاع درین مجالس حاضر می شده و شعر حافظ را گوش می کرده و حتی شوخیهای خیلی تندرد و بدل می شده است. لابد شنیده اید که یک وقت خاتون شاه شجاع از حافظ پرسیده بود که شما گفته اید:

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند

شوشگاه غلوم اسگل بستر شتند و به پیمانہ زدند

آیا این گل راهم شما دیدید؟ و اگر دیدید آیا کاه نیز با گل در آمیخته بودند؟ (یعنی آیا آدمیزاد با کاه گل ساخته شده بوده یا با گل خالص) حافظ گفت: خیر، کاه نداشت. زن اصرار کرد و پرسید آیا دلیلی هم هست که کاه نداشته است؟ حافظ در برابر اصرار و شوخی پیاپی زن گفت: آری، زیرا اگر کاه داشت، بعضی «جاها» اصولاً ترك بر نمی داشت!^۳ حافظی که می گفت:

جبین و چهره حافظ خدا جدا مکناد

ز خاک بارگه کبریای شاه شجاع

عجیب است که درباره پدر همین شاه شجاع یک بیت مدح ندارد. محمد مظفر بعد از ابوسعحق اینجو، و پیش از شاه شجاع حکومت می کرد.

۱- آل مظفر محمود کتبی (کیشی؟) ص ۱۰۲

۲- منتخب التواریخ نطنزی ص ۲۹

۳- خاتون هفت قلعه ص ۴۰ بنقل از کتب تاریخی

این پادشاه آنقدر متدین و متظاهر به مذهب بود ، که «به واسطه بعضی از اشعار شیخ مشرف الدین مصلح السعدی ، خواست که صندوق متبرک او را بسوزد، شاه شجاع که ارشاد اولاد او بود دلیرانه به زانو در آمد و گفت که بر انابت شیخ شادم، چنانچه گفته است: این آیه سعیدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است

وقت عذر آوردن است استغفر الله العظيم
محمد مظفر ملزم شد و از آن عزم بگشت»^۱ اما همین مرد برای اینکه يك تارموی حضرت رسول را در کرمان بدست آورد، سالها در بزم و کرمان تلاش کرد تا يك تارموی حضرت رسول را شمس الدین بمی به او ببخشد و از جهت تبرک و تیمن این واقعه، مسجد جامع کرمان را ساخت (از اموال خاص خود) و دارالسیاده ای در کرمان برپا کرد و املاک زیادی وقف بر آن نمود.^۲ او خود مردی زاهد و قرآن خوان بود، اما حافظ - یعنی همین رند جهان سوز مورد بحث ما - در زمان او به یاران توصیه می کرد که :

در آستین مرقع پیاله پنهان کن
که موسم ورع و روزگار پرهیز است

و در درجه تنسک و عبادت امیر محمد همین بس که همچون عثمان صحابی، بر سر قرآن دستگیر و اسیر شد، یعنی درست در لحظاتی که «امیر مبارز الدین به تلاوت قرآن مشغول بود ...» شاه شجاع و شاه سلطان بردر آن خانه که امیر مبارز الدین در آنجا تلاوت می کرد ، بایستادند، پنج شش مرد ... با مسافر ایوداجی به اندرون فرستادند که امیر مبارز الدین را بگیرد ... آن هفت مرد با او درآویختند ... شادی سپر باز پای او را بگیرفت، او را محکم بر بستند و در گنبدی انداختند ... همان شب جهان بین او به تکحیل میل مکحول شد^۳ و باز همین امیر متدین

-
- ۱- منتخب التواریخ نطنزی ص ۱۸۵
۲- سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۳۰۵
۳- جامع التواریخ حسنی، حافظ ابرو، و آل مظفر ص ۶۱، عجیب اینست که هنگام لشکر کشی به آذربایجان «منجمان به او (محمد مظفر) گفته بودند که زوال عمر تو بر دست امردی باشد. پیوسته ازین حکم دلتنگ می بود، ناگه آوازه وصول شیخ اویس بن شیخ حسن از طرف بغداد گرم گردید، محمد مظفر بتصور آنکه این امرد او خواهد بود تبریز را چنانکه گرفته بود بجای بگذاشت و مراجعت کرد، پسران او شاه شجاع و شاه محمود با خواهرزاده اش شاه سلطان (در اصفهان) متفق شدند و ... او را گرفته کور کردند ...» (منتخب التواریخ نطنزی ص ۱۸۲ و ۱۸۶)، بنده روایت نطنزی را در مورد استعمال آن صفت خاص برای قاتل امیر، احتمالا اشاره به شاه شجاع میدانم که به روایت خود او «به حسن صورت از اخوان ممتاز بود» (ص ۱۸۷)، درین باب رجوع شود به خاتون هفت قلعه ص ۳۶

خون آشام بود که از قول پسرش نقل کرده اند که گفت: « من به کرات مشاهده کردم که در حین قرآن خواندن، بعضی از ارباب جرایم را به پیش مبارز می آوردند، و او ترك قرائت قرآن می داد، و ایشان را بدست خود می کشت، و هماندم باز آمده بر تلاوت مشغول میشد... شاه شجاع از پدر پرسیده بود: آیا تا کنون هزار تن بدست خود کشته باشید؟ امیر گفت: نی، ولی ظن من آنست که عدد مردمی که به تیغ من مقتول شده به هشتصد می رسد،^۱ خوب، چگونه است که در تمام دیوان حافظ به قرآنی که اندر سینه داشته است، يك شعر در مدح این امیر قرآن خوان نمی یابیم، و چگونه بوده که آن امیر قرآن خوان، این حافظ قرآن دان را بدر بار خود نخوانده و ازو استمالت نکرده تا جایی که حافظ از شدت ایام حکومت او عدم رضایتی حتی شکایتی ابراز کرده و به روایتی به اولقب محتسب داده و درباره او گفته است:

اگر چه باده فرح بخش و باد گلپیز است

به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است...

به آب دیده بشویم خرقه ها از می

که موسم ورع و روزگار پرهیز است...

و هنگام کور شدن امیر به طعنه می گفت:

زانکه از وی کس وفاداری ندید...

دل منه بر دنیسی و اسباب او

آنکه از شمشیر او خون می چکید...

شاه غازی خسرو گیتی ستان

گردنان را بی خطر سر می برید

سروران را بی سبب می کرد حبس

چون مسخر کرد، وقتش در رسید

عاقبت شیراز و تبریز و عراق

میل در چشم جهان بینش کشید.

آنکه روشن بد جهان بینش بدو

واقعاً چه عاملی باعث شده است که حافظ بتواند ندیم شیخ ابواسحق و شاه شجاع باشد ولی از درگاه امیر محمد مظفر خیری نبیند؟ بنده حدس میزنم این عامل غیر از قرآن خوانی و حفظ قرآن بوده است، خصوصاً که اگر قبول کنیم که داستان تشبیر خواجه در اصفهان به جرم بدمستی حتی يك درصد هم احتمال صحت داشته باشد.^۲

این نکته را هم عرض کنم که در بعضی کتب لغت، کلمه حافظ به معنای « مطرب » و « قوال » یاد شده است و صاحب غیث اللغات نیز گوید « حافظ، فارسیان به معنی مطرب و قوال آرند، از بهار عجم و چهار شربت و مصطلحات، علاوه بر آن ترکیب « قول و غزل » که در ادب و شعر فارسی آمده، بیان همان حالت « قوالی » است، و آنجا که حافظ گوید:

۱- آسیای هفت سنگ ص ۳۹ بنقل از حبیب السیر

۲- فارسنامه ناصری.

۳- رجوع شود به تذکره مخزن الغرائب تصحیح پروفیسور محمد باقر ص ۶۴۶

دلم از پرده بشد، حافظ خوش لهجه کجاست

تا به قول و غزلش ساز و نوائی بکنیم

اشاره باین هنر مرکب «موسیقی و شعر» است و مامیدانیم که امروز در پاکستان، قوالی، از بقایای روزگاری که شعر را با موسیقی در مجالس می خوانده اند و سخت دلپذیر است (ومن آنرا دیده ام) وجود دارد. طالب آملی کلمه «حفاظ» را درین شعر خود نه بمعنای حافظان قرآن، بل به معنای موسیقی دانان و خوانندگان بکار برده است:

حبذا حفاظ خوش الحان که مرغ لهجه شان

در دل بلبل فشارد ناخن صوت حزین

گمان من آنست که لقب «گوینده»، درست ترجمه همین کلمه قوال بوده باشد، چنانکه «خواجه عبدالقادر گوینده»، در انواع فضایل، نصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار، هیچکس از ابناء روزگار باوی خیال مساوات پیرامن خاطر نمی گذاشت، و در علم قرائت و شعر و خط به غایت ماهر بود،... در اوائل حال به دارالسلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر می برد، و سلطان از وی به «یار عزیز» تعبیر نموده... و چون فراشان قضا و قدر شادروان سلطنت سلطان احمد جلایر را در نوشتند، خواجه عبدالقادر در سلك مصاحبان و ملازمان میرزا میرانشاه انتظام یافت... و در آن اوقات که میرزا میرانشاه... مرتکب امور نالایق می شد، حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان... به قتل ندماء شاهزاده امر فرمود، خواجه عبدالقادر مجال یافته بگریخت، و بعد از چند گاه، در لباس قلندران نزدیک بارگاه سپهر اشتباه [تیمور] شتافته، چون چشم حضرت صاحبقرانی بروی افتاد، به آواز بلند خواندن قرآن آغاز کرد و از مشاهده آن حالت، خسرو جمشید منزلت متبسم گشته، این مصرع بر زبان راند: ابدال زبیم چنگ در مصحف زد.

آنکاه قامت قابلیت خواجه را به خلعت عفو و احسان آرایش داد... و خواجه عبدالقادر

بعد از فوت صاحبقران گیتی ستان، در ملازمت... شاه رخ سلطان بسر می برد تا در شهور سنه ۸۳۸ هـ (= ۱۴۳۴ م) بواسطه عارضه طاعون آهنگ سفر آخرت کرد،^۲

۱ - باز گمان من آنست که يك عامل دعوت سلطان احمد جلایری از خواجه حافظ شیرازی

نیز همین عامل موسیقی دانی او بود، هر چند حافظ دعوت این پادشاه موسیقی پرست را قبول نکرده و ناچار بوده زمزمه کند:

نسیم خاک مصلی و آب رکناباد

نمیدهند اجازت مرا به سیر و سفر

واز دور دوست باشد و بگوید،

بعد منزل نبود در سفر روحانی

گر چه دوریم به یاد تو قدح می گیریم

درین خصوص رجوع شود به مقاله مرحوم قزوینی در مجله یادگار ۱: ۱/ ص ۱۰

۲ - حبیب السیر ج ۴ ص ۱۴

این موسیقی‌دان بزرگ و شاعر زبر دست نیز به لقب «حافظ مراغی» خوانده شده و هم-عصر حافظ بوده و همان کاری را که حافظ در دربار شاه شجاع می‌کرده است، او در دربار سلطان اویس و پسرش سلطان احمد جلایر انجام میداده، نام او بطور کامل «کمال الدین ابوالفضایل خواجه عبدالقادر بن غیبی الحافظ المراغی» ضبط شده است.

این موسیقی‌دان بزرگ در ۲۰ ذی‌قعدة ۷۵۴ هـ = (دسامبر ۱۳۵۳) متولد شده و همراه پدر به مجالس عرفا می‌رفته. به نغمات طیبه تلاوت قرآن می‌کرده و اشعار دلاویز به نغمات شورانگیز می‌خوانده است،^۱ و وقتی سلطان اویس دختر امیر صالح پادشاه مار دین را عقد کرده بود و این اشعار را سرود:

ساقیا می‌ده که دور کامرانی امشب است

بخت ما را روز بازار جوانی امشب است

ماه فرخ رخ یک امشب خوش بر آ تا وقت صبح

کآفتابم را هوای مهربانی امشب است

ای دل از خلو تسرای سینه بیرون نه قدم

زانکه جانرا خلوتی بایار جانی امشب است

پادشاه از موسیقی‌دانان خواست که برای این شعر آهنگی بسازند و با اینکه خواجه عبدالقادر هنوز به مرحله کمال نرسیده بود، این ابیات را در مقامات عشاق و نوا و بوسلیک^۲ به دور رمل دوازده نقره، عملی ساخته مورد توجه گردید. همین مهارت او موجب شد که این فرمان شاهانه بنام او صادر شود:

«آنکه مهر فلک آمد چو من از عشاقش

دل ما هست شب و روز به جان مشتاقش

نغمه و صوت خوشش گزین شود زهره ز دورت فریادش

زهره در شوق بسوزد چو من از احراقش

شیخ اویس ارهوس طوت خوش او داری

منگر سوی جهان غم مخور از آفاقش

۱- مجله ارمنان سال ۱۱، مقاله مرحوم تربیت، ص ۷۸۵

۲- بوسلیک را منسوب به فیثاغورس دانسته‌اند و گفته‌اند هفت پرده اصولاً ساخته‌اوست، «اول نوز، دوم بوسلیک، و شهرت این پرده بدین نام بواسطه آنکه او را غلامی بود بوسلیک نام، از برای او پیوسته درین پرده به ترکی سرود گفتمی...» و این نکته تأثیر غلامان را - علاوه بر کنیزکان - در پیدایش آهنگهای موسیقی شرقی تسجیل می‌کند، هر چند اصولاً موسیقی ایرانی تا این حد ارتباطی نمیتواند با فیثاغورس داشته باشد. (رجوع کنید به مقاله استاد حسینعلی ملاح تحت عنوان «تأثیر کنیزان در موسیقی ایران» پیام نوین، ج ۶ شماره ۶ ص ۱۷ و شماره ۷ ص ۵۲)

حقاً، ثم حقاً، که نادره عصر بدیع الزمان کمال الدین عبدالقادر حافظ، طول الله عمره، یکانه زمان و نادره دوران است، بی هیچ شک و شبهتی بی مثل و نظیر است و بحضورها اصناف تصانیف مشکل و خوش آینده ساخت و بطریق مرغوب ادا گردانید و بنواخت، بس استادان و مغنیان که در زمان ما معین آمد، مجموع ایشان در وصف او عاجزند، بلکه انگشت به دندان حیرت گزند، و درین تاریخ سنه اربع و ثمانین [ظسبعین] و سبعمائه منشور نبشته معترف شدند که از ما سبق برده، و نیز کسی را آن طور و مشرب و قدرت درین فن نبوده؛

چه حاجت است بدین دفتر و گواه شدن

تصرفات تو خود اظهر من الشمس است

از عمر و جوانی متمتع باد، حرره اضعف العباد، شیخ اویس بن

شیخ حسن اصلح الله شانهما. ۱.

حافظ عبدالقادر در کتاب معروف خود «مقاصد الالجان» گوید که از من آهنگی برای ایام ماه رمضان خواستند قبول کردم، خواجه رضوانشاه تبریزی گفت محال است. پس از دریافت تأییدیه شیخ الاسلام، تصمیم گرفتم برای هر روز از ماه رمضان آهنگ خاص بسازم. شعر عربی را جلال الدین عبیدی و شعر پارسی را خواجه سلمان ساوجی میگفت و در درسی روز رمضان سی نوبت ساختم و روز عرضه مجموع را اعاده کردم بلازاید و نقصان، و چون چهار شکل تریب است، نوابت را پنج قطعه ساختم، قطعه خامس را مستزاد نامیدم، درین قطعه شرط چنان کردم که هر آنچه از صنایع در چهار قطعه پیشرو بوده باشد در مستزاد مندرج باشد، خواجه رضوانشاه صد هزار دینار زر، و دختر خود را به نکاح شرعی، به خانه بنده فرستاد، ۲ این خواجه عبدالقادر هنگام سفر شاه شجاع ممدوح حافظ به تبریز، باشاه شجاع نیز ملاقات کرده است. وقتی سلطان احمد جلایر پسر شیخ اویس به سلطنت رسید (۵۷۷۴ هـ = ۱۳۷۲ م) حافظ مراغی را سخت مورد عنایت قرار داد، اما بعد از لشکر کشی تیمور به بغداد و فرار سلطان احمد به مصر، خواجه عبدالقادر نیز برای اینکه نجات یابد - چنانکه گفتیم - ناچار شد سروریش و ابرو و سبیل خود را تراشیده و خرقة بایزیدی پوشیده نزد امرای تیمور رفت و بهر حال با وساطت آنها از مرگ نجات یافت و بدرگاه تیمور منتقل شد.

سلطان احمد، این حافظ مراغی را «سلطان الحافظ» ذوقنون عصر و «فیلسوف جهان» لقب داده بود و هنرهای او را حفظ کلام الله، حسن خط، و بالاخره عالم موسیقی بر شمرده و

۱ - مقاله محمد علی تربیت، مجله ارمنان، سال ۱۱، ص ۷۸۷

۲ - مقاله تربیت، سال ۱۱ مجله ارمنان

مهارت او را در نواختن و تکمیل «آلات ذوات الاوتار خاصه عود» یاد کرده است.
مهارت این صبای عصر در آهنگسازی بدان حد بود که «خود در مقاصد الالحان گوید... در بلده خجند در حضور خلیل سلطان مشغول آوازه خوانی بودم، ناگاه صدای قمری شنیده شد، به امر سلطان مشارالیه، نسخه‌ای مانند نوای آن مرغ ساختم که به شکل (تنن - تنن) هشت نقره اعتبار شده است»^۱.

چنانکه گفتیم خواجه عبدالقادر شاعر نیز بوده، و این شعر را بعد از قتل سلطان احمد جلایر ممدوح و مشوق خود گفته است:

عبدالقادر ز دیده هر دم خون ریز
با دور زمانه نیستت جای سیتز
کآن مهر سپهر خسروی راناگاه
تاریخ وفات گشت «قصه تبریز»^۲

و این شعر، شعر حافظ را بخاطر می‌آورد که در قتل ممدوح و مشوق خود شیخ ابواسحق سروده بود و گفته بود:

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود.....

ما موسیقی‌دان دیگری نیز می‌شناسیم تحت عنوان «حافظ درویش علی چنگی بخارائی» که او نیز صاحب رساله‌ای در موسیقی است و نسخه‌ی اصل رساله او در روسیه است و نسخه‌ی عکسی آن هم اکنون در افغانستان وجود دارد.^۳

نکته قابل ذکر آنست که این حافظ بیشتر با خانقاهها سروکار داشته‌اند و طبعاً با سماع صوفیه نیز ارتباط می‌یابند، شاید «افتخار القراء حافظ شرف الملة والدين عثمان الغزنوی» که استاد قراء بود و در قریه زیارتگاه دره مقام داشت و مصدر حافظ هرات بود.^۴ از همین گروه باشد، هم‌چنین شیخ علی حافظ که از جمله مریدان شیخ روزبهان بود، و استاد حافظان فقیه‌الدین حسین فقیه.^۵

در کتاب «احیاء الملوك» - که در تاریخ سیستان است - به نام چندتن از حفاظ معروف بر می‌خوریم که همه موسیقی‌دان بوده‌اند، و از آن جمله میتوان نام برد از «حافظ یوسف قانونی» که در مردم نغمه به آهنگی ساز کردی، و وقتی مؤلف تاریخ سیستان در ۱۰۰۴ هـ (= ۱۵۹۵ م) در قلعه قندهار در مجلس جشن ختنه سوران پسر والی قندهار شرکت کرده از هر قسم کیفیات و مغیرات که در میل هر کس بود حاضر و مهیا ساختند... و از لولیان شکر لب شورانگیز، حوالی و حواشی مزین بود، دمبدم به ترنم نقش ملا (؟) ورقاصی اشتغال داشتند،

۱ - ایضاً مقاله تربیت در همان مجله

۲ - در باب شرح حال عبدالقادر مراغی ایضاً مراجعه شود به مقالات سرور گویا اعتمادی

در مجله آریانا چاپ افغانستان ص ۳ ص ۲ ص ۱۴۲

۳ - تقریر دوست فاضل افغانی آقای مایل هروی به نگارنده

۴ - او در نوزدهم شوال ۸۲۹ هـ (= ۱۴۲۵ م) در گذشت (مجموعه فصیحی ج ۳ ص ۲۵۹).

۵ - روزبهان نامه، محمد تقی دانش پژوه، ص ۴۷ و ۵۷

واز جمله سازنده‌های ماوراء النهر، حافظ یوسف قانونی که در آن فن [اعنی فن قانون] اعجوبه زمان است در آن مجلس حاضر بود، چند روز فقیر را [یعنی مؤلف تاریخ سیستان را] مشغول تماشای آن بزم داشتند.^۱

جالب اینست که يك خواننده ماوراءالنهری دیگر نیز در همین کتاب معرفی شده است و آن حافظ محب علی است که به قول همان مؤلف «از میان ازبکیه بیرون آمد» به سیستان رسید، و رسیدن آن مسیح انفاس، زهره نشاط را در آن انجمن ساخت... و اهالی سیستان جمله با خدام حافظ به نوعی اظهار محبت کردند که حافظ، بودن سیستان را در آن سال به رفتن دارالسلطنه هرات ترجیح داد و از روی ذوق توقف نمود،^۲ و بعد از ساختن قلعه سبز و انتقال شاهزادگان سیستان به آن قلعه در شهر سنه ثلث و الف [۱۰۰۳ هـ = ۱۵۹۴ م] چند روز در آن مقام نزهت فرجام با اقوام روزگاری به سر رفت، و حافظ محب علی نیز تشریف داشتند و در جمیع اوقات از تصرفات نغمه و حلاوت صحبت آن یار بی نفاق، ملک معظم و یاران محظوظ بودند.^۳

قبل از این تاریخ نیز از خواننده دیگری نام برده شده است، بدین معنی که گوید «در سنه ثمان و تسعین و تسعمایه [۹۹۸ هـ = ۱۵۸۹ م] حافظ عرب که سرآمد خواننده‌های خراسان بود آهنگ ملک بقا کرد»^۴ و این «حافظ عرب» خواننده‌ای بود که بدیع الزمان [میرزا] از هرات آورده بود، و در آن عصر چنین مذکور می‌شد که در روش خوانندگی مانند استاد صابر طاق است، و رطوبت آوازش را ترجیح می‌داده‌اند، در پرده بلند سیصد بیت مثنوی میخواند.^۵

از نمونه این خواننده‌ای که سیصد بیت مثنوی را شش دانگ میخوانده است مثنوی - خوان دیگری هم داریم و آن حافظ قونوی بود، که یکی از شعرای عثمانی ساکن قونیه بوده است، مثنوی خوان بود و در قرن دهم هجری (شامزدهم میلادی) میزیست.^۶ موسیقی‌دان دیگر بنام حافظ شیخ بوده در خوانندگی سرآمد خوش الحانان ولایت ماوراء النهر و خراسان، و به ناله حزین و نغمات سحر آفرین، داغ نه سینه آسوده دلان بود... و لولیان کابلی - که در شیوه رقص و حرکات سرآمد اهل اصولند خلاصه وزبده

۱ - احیاء الملوك، تصحیح منوچهر ستوده ص ۳۶۶ و ۴۵۹

۲ و ۳ - احیاء الملوك ص ۳۳۷ و ۳۳۹

۴ - همان کتاب ص ۲۷۴

۵ - احیاء الملوك ص ۲۱۷

۶ - از قاموس الاعلام ترکی

ایشان «آقاماه» کابلی بود^۱ باچند لولی شیرین کارشورنگیز^۲ و گمان من آنست که حافظ خورد نیز که «محبوب القلوب طبایع بود»^۳ از نمونه همین خوانندگان بوده است. بعد از ۹۹۹ هـ (۱۵۹۰ م) حافظ محمد مقیم جبرئیلی و کمال الدین عودی و محمد حسین طنپوره... به سیستان آمده بودند، بلبلان گلزار را از نغمه سرائی معاف داشته، به هزار ترانه به نغمه مشغول شدند، والحق حافظ محمد مقیم، در خوانندگی و گویندگی مسیح صفتی بود که به آواز، مرده فرسوده را زنده کردی و دل افسرده را چنان گرم سودای مجاز ساختی که گرم روان مقام حقیقت که از مرتبه مجاز به آشیان حقیقت جای یافته بودند، باز به مقام لازم الاعزاز مجاز رو نهادندی و مستغرق دریای وجد و حال شدندی، درین دوسه قرن، مانند او زمزمه سازی قدم در دایره نغمه سرائی ننهاده بود^۴.

قرن نهم و دهم هجری که روزگار طلایی خراسان و هرات محسوب می شود، موسیقی دانان فراوان پرورش داده بوده است که باز میتوان از «حافظ شربتی» نام برد. امیر علی شیر گوید: «حافظ شربتی، از مردم متعین خراسان است، او در خوش طبعی فرید زمان و یگانه دوران بود. و بسیار متواضع و مؤدب و نیکو مشرب. در زمان سلطان ابوسعید به زیارت مکه رفت... حافظ در علم موسیقی علم بود، و نقشها و تصنیفهای او در میان مردم مشهور است.

مولانا جنونی هروی، حافظ شربتی را هجو گفته و هجو او مشهور است.^۵ باز از حافظ باباجان تربتی خوش نویس نقار استاد و زرافشاننده در استخوان و سازنده عود و شترغو، و هم چنین از حافظ مجلسی تبریزی خویش نویس نقار و نوازنده قانون و شترغو و هم از حافظ خوگره فراقی تبریزی نقاش و خواننده و شاعر و هم چنین از حافظ صابرقاق نام برده شده است.^۶

در زمان صفویه خصوصاً به موسیقی دانان توجه می شد، چنانکه شاه عباس بزرگ در سال ۱۰۱۷ هـ (۱۶۰۸ م) برای چندتن از موسیقی دانان عصر خود خانه های خاص دریک محله ساخت و آنجا را «مجلسه نغمه نامیده»^۷ و این نخستین برنامه خانه سازی برای کوی هنرمندان در تاریخ ایران است.

۱- کلمه «کولی» همان صورت خفیف کابلی است و کولی ها منسوب به کابلند

۲- احیاء الملوك ص ۳۶۷

۳- ایضاً ص ۳۲۷

۴- احیاء الملوك ص ۳۲۹

۵- ترجمه مجالس النفايس ص ۱۹/۹۲/۱۹۴

۶- محمد تقی دانش پژوه، مجله هنر و مردم، مرداد ۱۳۴۹

۷- زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، ج ۲ ص ۲۴۵

از این گونه موسیقی دانان یکی «حافظ نائی»، و دیگری «حافظ جامی» نام داشتند که از رامشگران مخصوص شاه بودند. ۱ علاوه بر اینها از «حافظ احمد قزوینی» در جزء مطربان و نغمه سرایان عهد شاه عباس اول نام برده شده است، ۲ و هم چنین حافظ جلاجل باخرزی که باز از همان خوانندگان بود، منتهی «او را به تسنن متهم میداشتند، شبی شاه باجمعی از نزدیکان و ندیمان خویش به باده گساری و شنیدن ساز و آواز نشست، و این مجلس بزم از نیمه شب گذشت و به نماز صبح کشید. بامداد روز دیگر چون مجلس بزم تازه شد، شاه روی به حافظ جلاجل کرد و گفت: امشب خوب نشستیم. حافظ باخرزی جواب داد: شهریارا، شما که خوابیدید، من تا نماز نکردم نخوابیدم. شاه گفت: باریک الله، کار دست بسته‌ای کرده‌ای؟ و این مطایبه اشاره بر سنی بودن اوست که باده دست بسته نماز خوانده است.» ۳

از همین نمونه نوازندگان دربار شاه عباس بزرگ باید نام برد «حافظ مظفر قمی»، و «حافظ هاشم قزوینی» ۴ و استاد محمد مؤمن طنپوره‌ای را که به «حافظك» معروف بوده است ۵ و این حافظك را ظاهراً به تحبیب چنین خوانده‌اند نه تصغیر. ۶ در مورد وضع موسیقی دانان عصر شاه عباس، اسکندر بیك منشی، بحث جالبی دارد. او گوید: «چون حضرت شاه جنت مکان از مناهی اجتناب تمام می نمود، ارباب طرب رادر نظر شریعت وقعی و اعتباری نمانده بود، و جمعی که سمت ملازمت اشراف داشتند، اخراج فرموده، سوای استاد حسین شوشتری بلیانی و استاد اسد سرنائی نقاره خانه همایون کسی ازین طبقه ملازم نبودند.

در اواخر ایام حیات، به مظنه آنکه مبادا شاهزادگان به صحبت ایشان رغبت نمایند، بعضی از افراد که لله و دده‌اند، طبیعت به عادت داده با وجود ایشان در اردو باعث میل و رغبت به منهیات گردد، مشاهیر این طبقه را که در اردو بودند - مثل حافظ احمد قزوینی که در گویندگی طاق و در پیچش آواز و نمك خوانندگی شهره آفاق بود و حافظ الله تبریزی و غیرهم از اردو اخراج کردند، و استاد حسین سرنائی را چون به مجالس می رفته، گرفته. چند ماه محبوس کردند و آخر قسم دادند سوای سرناکه در نقاره خانه همایون نوازند، در

۱- زندگانی شاه عباس اول ج ۲ ص ۲۴۵

۲- ترجمه تاریخ ادبیات برون، رشیدیاسمی، ج ۴ ص ۸۸

۳- زندگانی شاه عباس اول، ج ۲ ص ۲۴۹

۴- ترجمه تاریخ ادبیات برون ج ۴ ص ۸۸

۵- زندگانی شاه عباس اول، ج ۲ ص ۲۴۵

۶- از نوع لقب حسنك برای حسن بن میکال وزیر سلطان محمود غزنوی

جای دیگر نتواند .

حافظ جلاجل که خوانندگی و گویندگی را جمع کرده ، در هر شیوه مرتبه کمال داشت ... و در زمان اسماعیل میرزا چالچی باشی شد ... و در زمان حضرت اعلی قزلباش و منزلت تمام یافته ، در دارالسلطنه قزوین ، آهنگ سفر آخرت سازداد .

حافظ مظفر قمی ، قرارداد خاطر است که خوانندگی مخصوص اهل خراسان و گویندگی مخصوص اهل عراق است و حافظ مظفر - اگر چه از اهل عراق بود - اما به روش خراسان خوانندگی کردی .

حافظ هاشم ، اگر چه در آن زمان در جنب دیگران نبود و زیاده شهرتی نداشت ، اما در اواخر ترقی نمود و شعله آوازش زبانه برفلك می کشید ، و در خدمت نواب شاهزادگی منفور سلطان حمزه میرزا قرب و منزلت تمام یافته ...^۱

شاید در مورد حافظ صابونی که اشعاری نیز داشته بتوان چنین انتسابی قائل شد . احتمالاً ، حافظك سلطان خبوشانی (قوچانی) نیز از این گروه بوده است . «نور محمد خان ازبك ، والی اورگنچ ، به دلالت حافظك سلطان خبوشانی خود را از آن ولایت بیرون انداخته ، روی ارادت به آستان سدره نشان شاهی [شاه عباس] آورد»^۲ . و عجیب اینست که عاقبت همین نور محمد خان ، حافظك سلطان را به قتل آورد.^۳

بنظر من «حافظ جمال الدین محمد» از مشایخ خانقاه اخلاصیه که «خطیب و حافظ و محراب خوان بود و از خوشنویسان بود»^۴ نیز هنر خوانندگی را داشته است و این عبارت «محراب خوان» صفت موسیقی دانی اوست ، منتهی ، الآن نمیتوانم بگویم که چه نوع خوانندگی بوده ، دعا خوانی؟ قرآن خوانی؟ نوحه خوانی؟ قرآن خوانی در محراب؟ و یا امثال آن .

در تذکره مجمع الخواص از «حافظ حاجی بیک قزوینی» نام می برد و گوید «مقبول عامه است ، خواننده خوبی است و موزون هم هست ، این مطلع ازوست :

ما با تو خورده ایم می و بی تو کی خوریم

خون جگر خوریم اگر بی تو می خوریم»^۵

و هم از «حافظ پناهی» باید نام برد که «به کمان ابرو مشهور بود و از اهل خراسان بود و آواز خوب داشت ، چنانکه دوسه جا وظیفه می گرفت»^۶ .

۱- عالم آرای عباسی ص ۱۹۰

۲- ایضاً عالم آرا ص ۴۶۴

۳- ایضاً ص ۶۰۲

۴- ترجمه مجالس النقایس ص ۲۷۵

۵- بنقل از لغت نامه دهخدا

۶- ترجمه مجالس النقایس ص ۱۴۷

بهمین حساب اند حافظ محمد تقی عندلیب که «از اساتید موسیقی و آوازه خوان و شاعر بوده»^۱ و حافظ محمود جان کاشی که از خوانندگان معروف بوده و محشم کاشی تاریخ فوت او را (۹۸۳ هـ = ۱۵۷۵ م) درین مصراع یاد میکند: «عندلیبی بازا زین بستان پرید». نوشته اند: «میرزا شرف الدین علی حسینی کاشانی» هر سال در ماه محرم تجدید مراسم عزای خامس آل عبا می نمود، و روضه خوانان و مرثیه گوینان مثل حافظ محمود جان، حافظ سلطان محمد هروی، و ملا علی ادواری و غیره را روزها به روضه و شبها به مرثیه و ذکر مشغول می داشت،^۲ شاید حافظ رضی الدین رجب نیز از همین طبقه بوده است.

با مراتبی که ذکر شد، گمان می رود بشود احتمال داد که عنوان حافظ برای این رند شیرازی هم بیشتر از جهت تسلط او بر موسیقی داده شده باشد. اما اینکه موسیقی چه اثری در کلام حافظ داشته است، این نکته ای است که توجیه آن از جانب چون منی بر نمی آید، استادان بزرگ موسیقی مثل حسینعلی ملاح و کتر مهدی فروغ و امثال ایشان باید این معنی را از کلام حافظ دریابند و بیان کنند.^۳ شك نیست کسانی که در کار حافظ بوده اند: استادانی امثال مجتبی مینوی، محمود هومن، پژمان بختیاری، انجوی شیرازی، علی دشتی، دکتر خانلری، متوجه اثر سحرآمیز موسیقی در کلام حافظ شده اند و شاید قبل از همه مسعود فرزاد این مطلب را به زبان آورده باشد آنجا که در باب «معنی نامه» گوید: اهمیت موسیقی در نظر حافظ موضوع بزرگی است که محتاج به حلاجی دقیق و جداگانه ایست، آنچه نگارنده می خواهد عجاله مورد بحث قرار دهد معنی نامه حافظ است... بنظر من معنی نامه نه تنها از بهترین اشعار حافظ می باشد بلکه نظیر آن کمتر از طبع بشر تراوش کرده است... اشعاری که منحصرأ درباره تأثیر آهنگهای موسیقی ساخته شده باشد ظاهراً در دنیا زیاد نیست، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد مشهورترین آنها منظومه «بزم اسکندر» شاهکار «جان در آیدن» ملك الشعراى انگلیس است... طرح معنی نامه حافظ نیز اساساً به همین گونه است، و این دو شعر گرچه تاریخ انشاد هر يك از آنها بادیگری در حدود سیصدسال تفاوت دارد... زمینه بسیار

۱- تاریخ اجتماعی کاشان، حسن فراقی بنقل از الذریعه ج ۲ ص ۷۷۲

۲- تاریخ اجتماعی کاشان، ص ۱۰۷

۳- و گمان من اینست که اگر، چنانکه برخی معتقدند، تصور شود که بعضی غزلیات حافظ ابیات آن پیش و پس شده است و باید دوباره تنظیم شود، این تنظیم بامشورت یکی از موسیقی دانان نامدار ایرانی فی المثل ملاح و بنان و بدیع زاده خواننده باید صورت گیرد که بی تردید هر بیت ازین غزلیات متناسب و هم آهنگ با يك گوشه از دستگاهای آواز ایرانی است.

مناسبی برای مقایسه طرز فکر و نگارش دو شاعر شرقی و غربی فراهم می‌کند. ۱-
حیف که آدم وقتی مقاله تحقیقی و نیمه تاریخی می‌نویسد، جرأت نمی‌کند که منظره
شبهای شیراز را در عصر آل اینجو نقاشی کند، شبهائی که حافظ در پای سروهای نازباغ حاجی قوام،
تکیه زده در حالیکه زنان و دختران زیبا روی خاندان سلطنت و رجال از پشت پرده‌ها و تنه
درخت‌ها به او مینگرند و او به آهنگ آسمانی خود به خواندن غزل‌های پرشور، با بلبلان
شب‌خوان هم‌نوا شده است. اما بهر حال چیزیکه هرگز نمی‌شود انکار کرد، هم آهنگی غزلیات
حافظ با دستگاه‌های موسیقی ماست، چنانکه گوئی بعضی غزل‌ها اختصاصاً برای يك دستگاه
خاص سروده شده‌اند و این نکته را من وقتی متوجه شدم که آقای عبدالعلی وزیري این غزل
حافظ را در بیات اصفهان و گوشه‌های آن در برابر تلویزیون (شناسائی موسیقی ایران، برنامه
حنانه) خوانده، گوئی هر بیت آن برای گوشه‌ای خاص ساخته شده است:

تاب بنفشه می‌دهد طره مشکسای تو

پرده غنچه میدرد خنده دلکشای تو

ای گل خوش نسیم من بلبل خویش رامسوز

کز سر صدق میکند شب همه شب دعای تو

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو

عشق تو سر نوشت من، خاک درت بهشت من

مهر رخت سرشت من، راحت من رضای تو

خرقه زهد و جام می‌گرچه نه درخور همند

اینها نقش می‌زنم از جهت رضای تو

شاه نشین چشم من تکیه که خیال تست

جای دعاست شاه من بی تو مباد جای تو

خوش چمنی است عارضت خاصه که در بهار حسن

حافظ خوش کلام شد مرغ سخن سرای تو

بنده نمی‌خواهم باین دلیل حافظ را موسیقی شناس بدانم که فی‌المثل در شعر خود

گفته است: در آرای عباسی ۷۵۰۷ و در آثار تاجری ۱۴۰۷، ۱۴۰۸ و ۱۴۰۹، ۱۴۱۰ و ۱۴۱۱، ۱۴۱۲ و ۱۴۱۳

این مطرب از کجاست که ساز «عراق» ساخت

و آهنگ باز گشت ز راه «حجاز» کرد

یا

۱- مجله موسیقی، مقاله فرزاد تحت عنوان معنی نامه حافظ، شماره یکم، اردیبهشت ۱۳۲۸

یا
فکند زمزمه عشق در «حجاز» و «عراق»

«نوا» ی بانگ غزلهای حافظ شیراز

یا
نوای مجلس ما را چو بر کشد مطرب

گاهی «عراق» زند، گاهی «اصفهان» گیرد

این کاری است که بعضی از شعرا در مورد سایر فنون هم می کنند، من شاعری را می شناسم که شطرنج بازیست ولی همه اصطلاحات شطرنج را در شعرش بکار می برد، امام مقصود من توجه به اثر روح موسیقی در شعر حافظ است که کلام او را صدچندان دل نشین ساخته تا جائیکه کسی مثل صائب تبریزی را وامی داشت بگوید:

هلاک حسن خدا داد او شوم که سراپا

چو شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد ۱

و اثر معنوی کلام را تا بدان پایه می کشانید که «... سید قاسم انوار قدس سره...»
علی الدوام دیوان خواجه در پیش خود داشتی، و خواندی، و به روح خواجه فاتحه فرستادی،
و گفتی که: از اشعار این مرد بوی دوست می آید. ۱ و قاسم انوار حق داشت که بوی دوست از
کلام حافظ می شنید، چه این بوی خوش را همین موسیقی به شعر حافظ بخشیده بود و
همین چند وقت پیش وقتی خانم خواننده ای در برابر تلویزیون این شعر را خواند باز هم
همه شنیدند:

بعد ازین نور به آفاق دهم از دل خویش

که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد

این تأثیر اختصاصاً در حوزه قدرت موسیقی است، که «آنجا که کلام بازمی ماند، موسیقی
آغاز میشود» ۲، اعجاز موسیقی بود که از پر تو آن: انسانی و مطالعات فرهنگی

غزلسرائی حافظ بدان رسید که چرخ

نوای زهره به رامشگری بهشت از یاد

وقتی شعر حافظ را می خوانیم، نرمی کلمات طوری است که گوئی يك «گام» از موسیقی
ایرانی نواخته می شود: گامی که معمولاً تمام نغمات آن در اطراف سه چهار نت از هفت نت
موسیقی دور میزند و هر گز مثل موسیقی اروپائی یکباره پائین و بالا نمی رود. فی المثل این بیت را
با گام نخستین چهار گام مقایسه کنید:

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان

که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان

۱ - مخزن الغرائب، تصحیح پروفیسور محمد باقر، چاپ پاکستان، ص ۶۴۶
۲ - زباننت در کشای حافظ زمانی
حدیث بسی زبانان بشنو از نی

مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت

گفت ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان

اولا به بازی حرف «ش» درین غزل توجه کنید، گویی پنجه فارابی، نت های چهار گاه را بر سینه قانون نقش می زند، همه کلمات تراشیده و آهنگ دار در کنار هم نهاده شده اند، در تمام غزلیات حافظ يك کلمه که بی تناسب با سایر کلمات غزل باشد نتوان یافت، مقایسه کنید فی المثل با این غزل سعدی که با این بیت لطیف شروع می شود:

چشمت خوش است و بر اثر خواب خوشتر است

طعم دهانت از شکر ناب خوشتر است

شمعی به پیش روی تو گفتم که بر کنم

حاجت به شمع نیست که مهتاب خوشتر است

اما یکبار از اوج لطافت به خارزار خشونت می افتیم آنجا که می گوید:

در خوابگاه عاشق سر بر کنار دوست

کیمخت خار پشت ز سنجاب خوشتر است

این کلمه «کیمخت خار پشت» درین غزل لطیف، چنان است که گوئی ابوالحسن صبادر «زنگ شتر» خود بجای يك نت «لا» نت «دو» زده باشد. یا اصلا سیم ویلن او يك باره پاره شود. همین بیت را مقایسه کنید با بیت حافظ و باز بازی با حرف «شین» در آنجا که گوید:

شکر شکر به شکرانه بیفشان حافظ

که نگاری خوش و شیرین حرکاتم دادند

در تمام غزلیات حافظ خیلی کم به موارد شاذ و نادر خشونت بر می خوریم، هم نوائی و هم گامی و «عنان به عنان رفتن»، کلمات در شعر حافظ تا بدان حد است که حالت خلسه در شنونده ایجاد می کند و اعجاز شاعر موسیقی دان در همین است و درین مورد تنهاست که نمیتوان شعر سعدی و سایرین را با حافظ مقایسه کرد: **مجمع علوم انسانی**

بحث حافظ بر بلبل نکن از خوش نفسی

پیش طوطی نتوان صوت هزار آوا برد

بعضی اوقات، حروف و کلمات حافظ آنقدر شمرده و ملایم ردیف شده اند که گوئی عبادی یا ابراهیمی، دانه دانه نت هارا بر سینه سه تار می نشانند یا تحریرات حنجره سحرانگیز قمر در فضای صبحگاهی باغ به دست امواج سپرده می شود. بر اساس این نکته است که بر مراتب شاعری حافظ، باید مرتبه موسیقی دانی او را اضافه کرد، و او را صاحب چند هنر از هفت هنر دانست:

عاشق و رند و نظر باز و می گویم فاش

تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

منتهی نکته‌ای که در میان است آنست که حافظ، پس از مرگ، متأسفانه «آخوند گیر» و «آخوند زده» شده و همه جا کوشش کرده‌اند تا ثابت کنند که همیشه «اوقاتش به درس و قرآن و کشف و مفتاح و تتبع دواوین عرب و قوانین ادب می‌گذشت» او هرگز به فکر آن نیفتادند که بدانند چرا

به شعر حافظ شیراز می‌کوبند و می‌رقصند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

همانطور که نام خیابان کنار آرامگاه او را که به «خرابات» موسوم بود گردانده‌اند و تبدیل به نام «گلستان» کرده‌اند، و همانگونه که حتی حاضر نبوده‌اند که قبر او را مردم خارج از دین ببینند و ببوسند که مبادا قبر نجس شود^۲، هنرموسیقی دانی شاعر بزرگ ما نیز در پرده فراموشی پنهان شده است، غافل از آنکه به قول مرحوم فرج‌الله بهرامی - هنگام تعمیر قبر حافظ و خطاب به حافظ - «تو پیشانی ستاره‌ها را می‌بوسیدی، آن بدبخت‌ها ترا در قعر زمین جستجو می‌کردند.»

این نکته را هم عرض کنم که هنر حافظ در موسیقی، ظاهراً، تنها به خواندن ختم می‌شده و مثل حافظ مراغی با سازها آشنائی نداشته، و شاید بهمین دلیل یکی از لقب‌های او «بلبل شیراز» بوده است. با این مقدمات، بر سایر هنرهای «حافظ خوش‌لهجه»، میتوانیم هنر «آواز» را هم بیفزائیم چه شنیده‌ایم که:

غزل سرایی ناهید صرفه‌ای نبرد در آن مقام که حافظ بر آورد آواز

شاید درین مورد هم باید از دیوان خود «لسان‌الغیب» الهام گرفت و صفت «خوش‌خوان» را برای او جستجو کرد، هر چند این صفت و هنر او، گاهی در میان شیرازیان «مسجدرو» و «بس‌سو» چندان نمود و طرفداری نداشته، چندانکه او را وادار می‌کرده‌اند تا به رسم شکوه بر زبان آرد که:

سخندان و «خوش‌خوانی» نمی‌ورزند در شیراز

شوشکا پینا حافظ که تا خود را به ملک دیگر اندازیم...

باستانی پاریزی

تهران - مهر ماه ۱۳۴۹

رتال جامع علوم انسانی

۱ - از تذکره عرفات‌العاشقین

۲ - نوشته‌اند «در سال ۱۳۱۷ قمری (= ۱۸۹۹ م) يك نفر از زردشتیان یزدی مقیم تهران

بنام ملا شاه جهان برای موضوعی از دیوان خواجه تفرالی می‌زند، این غزل می‌آید.
ای صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگو
کای سرحق ناشناسان گوی چو گان شما
طبق نیت خود ازین غزل خوشوقت شده تصمیم می‌گیرد که بقعه و بارگاه مجللی برای خواجه بسازد، پس از اینکه مشغول کار می‌شود و مقدراری کار انجام می‌گیرد، یکی از علماء متظاهر، بجرم آنکه چرا يك نفر زردشتی می‌خواهد قبر خواجه را بسازد، با عده‌ای اجامر و او باش به حافظیه می‌رود و آن بنا را خراب می‌کند و شخص بانی را از این کار باز می‌دارد، و حتی گویند، پس از پایان این خرابکاری، عصای خود را به قبر حافظ زده می‌گوید: درویش، می‌خواستند ترا نجس نمایند، نگذاردم!» (نبوغ حافظ شیراز، تألیف رضا نور نعمت‌اللهی، ص ۳۳؛ و شیراز، علی‌سامی ص ۲۸۴).